**ری را عباسی**

**از یک برای تو**

آنجا که عادت شب سیاهی ست

یک سوت

یک مزه

یک آهنگ

یک پرنده ی بیدار می تواند شهری را بهم بریزد

 یک زن با کفش هایی به رنگ ِ هر چه تو بخواهی

 یک مرد با کلاه لبه دار به رنگ ِهر چه تو بخواهی

 و من در اقلیت یک سوت بلند لب هایم جفت آشتی که می شود

دست هایم اراده ی بزرگی ست به آغوشت

من به اقلیت یک رقص شهری را می رقصم

به اقلیت تنم که نیمه دیگرش تنی تنهاست جمع شدم به آن پری سزاوار

 که از بوسه ی لب هایت به اقلیتِ عشق

 در پیاده رویی شلوغ به کثرت ِدور ترین رویاها رسیدم

 ما معشوق سیاه وُ سفیدیم که هنوز از یک دهان پنجره باز می کنیم

ما دهان حیرتیم

در یک سوت

یک مزه

یک آهنگ

تاریکی را بهم می ریزیم.

**ری را عباسی**

**مردگان**

چرا بنشینم گریه کنم

پنجه در پنجه قفل کنم در... در نمی دانم نمی دانم نمی دانم
برهنه از انزوا بیا
دویدن از پابرهنه ها آغاز شد

برهنه از انزوا بیا
کفش های من و تو چقدر دزدیدنی ست، می بینی؟

 مردگان به ظاهر کفش ندارند!